

وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

دانشگاه بین‌المللی امام خمینی



IMAM KHOMEINI  
INTERNATIONAL UNIVERSITY

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

گروه فلسفه

## وجود و عدم در فلسفه هایدگر

رساله برای دریافت درجه کارشناسی ارشد در رشته فلسفه

نگارش:

ثمانه درویشی

استاد راهنما:

دکتر محمد حسن حیدری

استاد مشاور:

دکتر علی نقی باقرشاهی

پاییز ۱۳۸۹

## فهرست

۱	فصل اول: کلیات
۱-۱-۱	مقدمه
۲-۱	وجود، محور اصلی فلسفه هایدگر
۳-۱	یافتن مسیر مناسب برای رویا رویی با وجود
۴-۱	زمان، افق فهم وجود
۵-۱	وجود و عدم
۶-۱	گشت در تفکر هایدگر
۲۳	فصل دوم: آغاز راه
۲۴	گفتار اول: گذشت از مابعدالطبیعه
۳۲	گفتار دوم: شرح اصطلاحات مربوط به وجود
۴۲	فصل سوم: پدیدار شناسی وجود
۴۳	۱-۳-مقدمه
۴۴	۲-۳-پیشینه پدیدار شناسی
۴۷	۳-۳-هایدگر و پدیدار شناسی
۵۱	۴-۳-مفهوم پدیدار از نگاه هایدگر
۵۳	۵-۳-مفهوم لوگوس
۵۴	۶-۳-پدیدار شناسی هرمنوتیکی
۵۷	۶-۳-دازاین
۵۹	۱-۶-۳-تحلیل اگزیستانسیال دازاین
۶۲	۲-۶-۳-هستی - در جهان

۷-۳- پیوند وجودشناسی بنیادین و هرمنوتیک..... ۶۶

## فصل چهارم: نسبت وجود با حقیقت، تفکر و زبان..... ۷۰

گفتار اول: وجود و مسأله حقیقت..... ۷۱

۱-۱-۴- مقدمه..... ۷۱

۱-۱-۴-۲- تعریف ذات و ماهیت در پرتو حقیقت..... ۷۲

۱-۱-۴-۳- ذات حقیقت..... ۷۳

۱-۱-۴-۴- بررسی نظریه مطابقت..... ۷۶

۱-۱-۴-۵- پرسش از مطابقت..... ۷۸

۱-۱-۴-۶- پاسخ به پرسشها..... ۷۹

۱-۱-۴-۷- حقیقت و پوشیدگی..... ۸۲

۱-۱-۴-۸- حقیقت و ناهقیقت..... ۸۴

۱-۱-۴-۹- ذات حقیقت و وجود..... ۸۷

گفتار دوم: وجود و تفکر..... ۸۹

گفتار سوم: وجود و زبان..... ۹۵

## فصل پنجم: مسأله عدم..... ۱۰۴

۱-۵- واژه شناسی عدم..... ۱۰۵

۲-۵- بازگشایی پرسش از عدم..... ۱۰۶

۳-۵- رویارویی متافیزیک با عدم..... ۱۲۱

۴-۵- پروا و زمان مندی..... ۱۲۷

۵-۵- وجود به سوی - مرگ..... ۱۲۹

## فصل ششم: جمع بندی و نتیجه گیری..... ۱۳۲

فهرست منابع و مآخذ..... ۱۴۱

تقدیم به:

تکیه گاه استوارم، محمل امیدم، پدرم!

که همه هست و نیستم به پشتوانه شانه های تنومند و دستان مهربان و توان مند اوست.

اسطوره شفقت و شکیبایی، مادرم!

که گنجینه محبت و دانایی اش همواره توشه سفر پرپیچ و خم زندگی ام است.

و د و خواهر عزیزم آزاده و مونا!

سرمایه های بی بدیل و هدیه های ارزشمندی که آفریدگار بی همتا به من ارزانی داشته است.

هزاران هزار بار می ستایم جمله بزرگوارانی که از ابتدا تا به امروز مرا علم و ادب آموختند و سپاس بی کران از: جناب آقای دکتر محمد حسن حیدری که با بزرگ منشی، صبر و شکیبایی در مسیر تدوین این رساله مرا یاری فرمودند و مسئولیت رساله را در جایگاه استاد محترم راهنما به عهده گرفتند و گنجینه دانش گرانبار خویش را به من ارزانی داشتند.

جناب آقای دکتر علی نقی باقرشاهی که در جایگاه استاد محترم مشاور در تدوین رساله مرا مساعدت فرمودند و تجربیات با ارزشی به من آموختند.

جناب آقای دکتر علی فتح طاهری و جناب آقای دکتر رضا سلیمان حشمت که با بزرگواری و دقت نظر در فرصتی کوتاه رساله را مطالعه فرمودند و در جایگاه استاد داور در جلسه دفاعیه حضور یافتند.

جناب آقای دکتر عبدالرزاق حسامی فر، مدیر محترم گروه فلسفه و استاد بزرگوار که در طول دوره تحصیل دلسوزانه و خالصانه برای رفع مشکلات دانشجویان و رسیدگی به مسائل ایشان از هیچ کوششی فروگذار نفرمودند.

جناب آقای دکتر سید مسعود سیف و جناب آقای دکتر محمد حکاک قزوینی که در طول دوران تحصیل مرا از دریای ژرف دانش خویش بهره مند فرمودند.

دوست، معلم و استاد عزیزم جناب آقای دکتر محمد بروجردی که از او درسهای بسیار آموخته ام. یکایک ایشان را بزرگ می دارم و از خداوند برایشان عزت و سربلندی خواستارم.

سپاسگزارم از:

سحرسلطانی عزیز که از آغازین روز ورودم به عرصه علم آموزی در دانشگاه امام خمینی تا واپسین روز فراغت از تحصیل در این عرصه مقدس، مشفقانه و مسئول همراه و همقدم من بود و محبت و مساعدت بی دریغ خود را نثارم کرد.

مریم تنورساز مهربان، فرزند خاک گرم جنوب که در تمامی مراحل تایپ و تنظیم این رساله یار و یاورم بود و بی ریا و خالصانه مرا از تجربیات خود بهره مند کرد.

فاطمه رضا نژاد و سحر شوشتری دوستان خوبم، که در لحظات ناامیدی و خستگی از کار رساله کنار من بودند و برایم شعر امید و قصیده تلاش سرودند.

بار الها یکایک ایشان را عزیز بدار و سایه سار رحمت بی مثال خود را بر سر ایشان بگستران.

## سخن آغازین

موضوع رساله ای که در پیش رو دارید، بار دشواری بود که همه وجودم را زیر سنگینی خود می فشرد. تنها آن چه از دشواری آن می کاست؛ شیرینی و لذت درگیر شدن با مسأله ای بود که اساس هستی ام بر آن استوار است. مسائل و دغدغه هایی وجودم را پر کرده بود؛ ندای ضعیفی از ورای سایه تاریک و پر خطر غفلت از خود می شنیدم، اما از راه یافتن به آن ناتوان بودم. اندیشه های هایدگر، این اندیشمند بزرگ قرن بیستم، چراغ راهی برای راه یافتن به آن تاریکی شد. از آن جا که به قدر ظن خویش یار او گشتم، جسته و گریخته «وجود و عدم» مسأله اصلی و محور تفکر وی را بررسی کردم. مصیبت دشوار این راه کلی بودن و عظیم بودن موضوع رساله بود. پرداختن به وجود مرا با موضوعاتی چون مابعدالطبیعه، پدیدارشناسی، مسأله شناخت، تفکر، حقیقت و زبان درگیر می کرد. بحث کردن درباره یکایک آن ها به کوششی چندین و چند ساله و تجربه ای بس عظیم نیاز دارد. در شکل گیری مباحث بدون هیچ پیش فرضی اقدام کردم و آن ها خود یکی پس از دیگری از دل هم بیرون می آمدند و دیگر من اسیر مطالب بودم و نه آن ها در اختیار من. با همه وجود لمس کردم:

رشته ای بر گردنم افکنده دوست  
می برد هر جا که خاطر خواه اوست

وسعت منابع و نظرگاه های متفاوت و شگفت انگیز که گاه در برابر یک دیگر تمام و کمال  
موضع مخالف داشتند؛ خود مسأله ای دیگر و حکایتی در خور تأمل بود. در مبحث عدم که در پایان  
رساله به آن پرداخته شده، کمبود منابع خود مانع دیگری بود.

رساله ناقص و کوچک اینجانب در شش بخش اصلی گردآوری شده است. در فصل اول  
مقدماتی برای ورود به موضوع رساله بیان شده است. در فصل های بعدی مسأله وجود و نسبت آن با تفکر  
و زبان و حقیقت بررسی شده و در خلال مباحث از چگونگی ارتباط هر یک از این موضوعات با عدم هم  
سخن به میان آمده است. به مسأله عدم هم به طور جداگانه در یک فصل پرداخته شده است. فصل ششم  
به جمع بندی و نتیجه گیری کلی اختصاص یافته است و آن چه پس از پایان نگارش رساله دست گیر  
اینجانب شد، می توان در یک جمله خلاصه کرد:

پای ما لنگ است و مقصد بس طویل  
دست ما کوتاه و خرما بر نخیل



## گفتار دوم :

### وجود و تفکر

هایدگر در *نامه ای در باب انسان گرایی*، تأملات قابل ملاحظه ای در باره معنای مورد نظر خود از تفکر طرح می کند. او به رابطه تاریخی تفکر با سنت متافیزیک می پردازد. تفکر باید وجود را در حقیقتش به زبان آورد. بنابراین تفکر تاریخی است. او در «هستی و زمان» بر حیث تاریخی دازاین تأکید می کند. منظور او این است که ما موجوداتی تاریخی هستیم، از آن جهت که ما پیشاپیش آن چیزی هستیم که بوده ایم. نحوه وجود ما با سنت و جامعه ای که در آن زندگی می کنیم، قوام می پذیرد. مادر فرآیند اجتماعی و تاریخی خود به نحوه وجودمان دست می یابیم. تفکر همواره باید این امر را فرادید خود داشته باشد که اندیشیدن امری تاریخی است.

تفکر نباید از اندیشه های پیشین و فلسفه های ماقبل خویش غفلت ورزد. حتی اگر این فلسفه ها به دام متافیزیک و فراموشی وجود گرفتار آمده باشند. ما نمی توانیم تفکر خویش را به نحوی آغاز کنیم که گویی فلسفه های پیشین نبوده اند. تفکر ما در سنتی از تفکر گذشتگان قوام می یابد. تفکر باید متافیزیک را به چالش بکشد تا آنجا که وجود بتواند آشکار شود. هایدگر نمی خواهد متافیزیک را نابود کند او می خواهد بر آن چیره شود. چیرگی بر متافیزیک از دیدگاه او همان اندیشیدن در باب سنت متافیزیکی به منظور رسیدن به تفکر غیر متافیزیکی می باشد.

سرشت تاریخی ما بدین معناست که متافیزیک مهم است. همچنین " بیان گر این حقیقت مهم است که ما وجود را به وجود نمی آوریم؛ وجود چیزی است که ما بدان نایل می شویم. هایدگر با تعبیر آلمانی



«es gibt» زیاد بازی می کند. این تعبیر به معنای «وجود دارد»<sup>۱</sup> می باشد اما همچنین می تواند به معنای «آن می بخشد»<sup>۲</sup> ترجمه شود. هایدگر از این بازی می خواهد این نتیجه را بگیرد که ما برون ایستایی [اگزیستانس] خویش را به منزله داده یا بخشش تجربه می کنیم.<sup>۳</sup>

به اعتقاد او، تفکر متافیزیکی به تجربه بی خانمانی بشر منتهی شد. این تجربه ایست که ما را به تفکر سوق می دهد. متافیزیک از آن رو به بی خانمانی منجر شد که همواره انسان را به سیطره یافتن بر موجودات فرا می خواند و بر توانایی او بر تسلط به موجودات تأکید می کرد. اما بشر واقعاً آن طور نیست که متافیزیک بر آن اصرار دارد.

هرگاه بشر بی خانمانی اش را تجربه کند، می تواند به سوی خانه اش خوانده شود. منظور او از دعوت شدن به خانه اش "دریافت این حقیقت است که ما اربابان وجود نبوده بلکه چوپان وجود یعنی «همسایه وجود»<sup>۴</sup> ایم.<sup>۴</sup>

به نظر هایدگر، تفکر عصر جدید، یادبود است نه تفکر. او در رساله *معنای تفکر چیست؟* می گوید: "اندیشه برانگیزترین امر این است که ما هنوز فکر نمی کنیم."<sup>۵</sup> او در ادامه می گوید منظورش از امر اندیشه بر انگیز «همان چیزی است که موضوعی برای تفکر به ما اعطا می کند.»<sup>۶</sup> این امر، به هیچ وجه از جانب ما تعیین نشده است. بلکه "آن چه که بیش از هر چیز دیگر با وجود خویش ما را به تفکر وامی دارد، یعنی امر اندیشه بر انگیز آن است که ما هنوز فکر نمی کنیم."<sup>۷</sup>

<sup>۱</sup> -there is

<sup>۲</sup> -it gives

<sup>۳</sup> -جانسون، پ. الف. ۱۳۸۴، ص ۱۳۴.

<sup>۴</sup> همان، ص ۱۳۵.

<sup>۵</sup> -هایدگر، مارتین، معنای تفکر چیست؟، فرهاد سلمانیان، نشر مرکز، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۴، ص ۱۳

<sup>۶</sup> -همان، ص ۱۴.

<sup>۷</sup> -همان، ص ۱۵.

به نظر هایدگر، ذکر تفکر اصیل بر اساس پاسداشت است. در حالی که تفکر عصر جدید مبتنی بر سوژ کتیویته (خودبنیادی) است. بانی تفکر عصر جدید، سوژه خودبنیاد است. در حالی که تفکر اصیل فیضی است که از جانب وجود اصیل عطا می شود. موقف و میقات بشر عصر جدید، خود است، و برای همین دیگر بشر نیست بلکه فرد منتشر است. فرد منتشر همان انسان هرروزینه است. کسی است که ما در بیان دستورالعملهای رفتار عمومی وی را خطاب می کنیم. می گوئیم یک فرد چنین نمی کند یا چنان نمی کند. او «همه کس» است ولی «هیچ کس» نیست. باغلبه سوژ کتیویته، بشر همه چیز را بر اساس آن چه خود وضع کرده است، می فهمد و در صد تغییر همه چیز مطابق میل خویش است. بین ذات انسان و وجود رابطه ای اصیل برقرار است. باغلبه سوژ کتیویته نسبت انسان با وجود پنهان می ماند. زیرا آن هیچ اصالت و شأنی برای وجودی فراتر از انسان متصور نیست. بنابراین وجود و حقیقت وجود مورد غفلت قرار می گیرد.

وی تکلیف تفکر را تحقیق در باب روشنی گاه وجود می داند. کوشش برای رسیدن به این مقصد با تفکر حضوری میسری گردد. تفکر حضوری مرتبه ای است که انسان می یابد باید قدم واپس گذارد و در این مقام واپس گذاردن، انسان به سوی معیت با وجود می رود. در چنین تفکری است که عالم، یعنی زمین و موجودات، خود را چنان که هستند و به زبان خود نشان می دهند.

تفکر اصیل از نظر هایدگر، تفکری نیست که غایت آن غلبه و استیلا باشد، تفکری است که اجازه می دهد که جهان و همه موجودات آن، خود را آن گونه که هستند و به زبان خود نشان دهند. آن پیوسته از سر نو هر چیز و هر کس را مورد سؤال قرار می دهد و به نتایج پیشین خود قانع نیست. او این گونه تفکر را تفکر حضوری می نامد.

هایدگر در سال ۱۹۳۶ می نویسد:<sup>۸</sup>

"تفکر حضوری دارای این شجاعت و جرأت است که حقیقت پیش فرض ها و غایات ما را به عنوان

---

<sup>۸</sup> - ادموند هوسرل و دیگران، ۱۳۷۸ ص ۱۶۵.

امری که بیش از هر چیز در خور تفکر است مورد سؤال و پرسش قرار می دهد.<sup>۹</sup>

هایدگر با تفکری موافق است که با آن بتوان به ندایی که از ذات وجود بر می خیزد، گوش سپرد و با غوطه وری در آن از چهره حقیقت حجاب برداشت. این تفکری است که انسان در کنه فطرت خود خواهان آن است و وجود نیز ما را به آن فرا می خواند.

از نظر هایدگر مورد خطاب قرار گرفتن وجود، خاص شاعران و متفکران است. شاعر برگزیده می شود. وجود او را مخاطب می سازد و او را فرا می خواند. شاعر بیشتر می شنود و می بیند. متفکر نیز مورد عنایت است اما نه به اندازه شاعر. منزلت متفکر در نظر هایدگر این است که او حافظ حقیقتی است که بر شاعر منکشف شده است.

وی در *نامه ای در باب انسان گرایی* می نویسد: «تفکر، تفکر وجود است». از این اضافه کردن تفکر به وجود دو معنی افاده می شود. یکی آن که تفکر از آن حیث که از وجود ناشی می شود، به آن تعلق دارد و دیگری این که چون تفکر، تفکر درباره وجود است، به وجود تعلق می گیرد. تفکر گوش سپردن به ندای وجود است. بنابراین وجود چیزی از سنخ موجود و امور مورد تفکر نیست. او تفکر را اشتغال هستی می داند و مقصودش از این تعبیر این است که نشان دهد تفکر در باب هستی نسبت دو جانبه و حالت گفتگویی دارد و میان وجود و تفکر، تعین متقابل است. این اشتغال هم به معنای اشتغال خود هستی به تفکر است و هم به معنای اشتغال انسان به هستی و تفکر درباره هستی است. هایدگر در این باره می گوید:

"این که در این جا خود وجود است که با تفکر همراه می شود و این که وجود چگونه با تفکر همراه می گردد، بدواً و صرفاً هرگز تنها بر تفکر استوار نیست. این رویارویی و محاذیته خود هستی با تفکر و نحوه این رویارویی است که تفکر را به سرچشمه خیزشی می راند که هستی خود از آن بر می خیزد، چندان که چنین تفکری به خطاب هستی بماهو هستی پاسخ می گوید."<sup>۹</sup>

---

<sup>۹</sup> - هایدگر مارتین، متافیزیک چیست؟، ۱۳۸۶، ص ۱۳۶.

به اعتقاد هایدگر، تفکر، نسبت هستی با ذات انسان را تمام می کند. «تفکر این نسبت را نه می سازد و نه علت آن است. بلکه آن را صرفاً به عنوان آن چه از جانب هستی به خود تفکر احاله شده است، در وجود می آورد. چنین احاله ای در این امر مضمون است که در تفکر، هستی به سوی زبان می آید. زبان خانه ی هستی است. انسان ها ساکنان آن خانه ی هستی اند. آنان که تفکر می کنند و آنان که با کلمات خلق می کنند. پاسداران این خانه اند. پاسداری ایشان ظهور هستی را تا آن جا که آنان این ظهور را به زبان می آورند و با سخن خود در زبان محفوظ می دارند، تمام می کنند. تفکر تنها از آن رو که اثری از آن صادر می شود یا از آن رو که کاربرد دارد، عملی نمی گردد. تفکر تا آن جا که تفکر می کند، عمل می کند. مسلماً چنین عملی بسیط ترین و در عین حال والاترین عمل است، زیرا به نسبت هستی با انسان ها بسته است. اما کارورزی و اثرگذاری از هر نوع که باشد نهفته در هستی و به سوی هستندگان راجع است. اما تفکر برعکس می گذارد تا خود در معرض فراخوان هستی واقع شود چندان که بتواند حقیقت هستی را بازگوید. تفکر این گذاشتگی را تمام می کند.»<sup>۱۰</sup>

تفکر اصیل، تفکری محض است که هیچ فایده عملی برای آن در نظر گرفته نشده است. انسان با آن از وجود بینی می گذرد و پروای حقیقت وجود می کند. حکیم صاحب بصیرت در ساحت چنین تفکری است که قدم در راه می گذارد و به خانه باز می آید و خود را از قید نفس رها می سازد.

به واسطه انسان و تفکر اوست که حقیقت وجود بازگو می شود. در نظر هایدگر وجود انسانی به روی وجود گشوده است. انسان می تواندندای وجود را بشنود و به استخدام آن درآید. نسبتی که بدین ترتیب بین وجود و انسان برقرار می شود، تفکر است. این نسبت، نسبتی مکانیکی نیست و بیان آن مشکل است.

در میان موجودات تنها انسان است که از وجود می پرسد. حاصل این پرسش پدیدار شدن نسبتی بین انسان و وجود است. تفکر نمودار این نسبت است. نسبت وجود و انسان ساخته نمی شود. وجود منکشف

---

۱۰- جمادی، سیاوش، ۱۳۸۵، ص ۸۵۲

می شود و انسان این انکشاف را به انجام می رساند. یعنی به سبب انکشاف حاصل شده برای متفکر و شاعر، نسبتی با وجود پیدا می شود. تفکر به روال تحویل این کشف به کلام و حفظ آن یاری می رساند. باید به اهمیت زبان در نظر هایدگر اشاره کرد. وی زبان را تنها قراردادهایی برای ایجاد ارتباط و رتق و فتق امور نمی داند، بلکه در زبان است که وجود گشوده و شکوفا می شود. مطالعه زبان با مطالعه وجود رابطه دارد. دردوره یونان باستان، وجود در زبان مطرح می شد ولی پس از آن در غفلت از وجود، زبان نیز این نقش اساسی خود را ازدست داد. در صفحات بعدی مختصری بحث زبان را در فلسفه هایدگر بررسی می شود.

## گفتار سوم:

### وجود و زبان

هایدگر درباره «ماهیت زبان» سخنرانی‌هایی ایراد داشته است. رساله‌های *در راه زبان* و *شعر، زبان و اندیشه‌های* از جمله آنها می‌باشند. او هدف از این پژوهش‌ها (درباره زبان) را «یافتن تجربه ای با زبان» بیان کرده است. مقصود او از این عبارت آن چنان که خود می‌گوید این است: "برای یک بار هم شده توجه مان را به این معطوف کنیم که ما با زبان چه نسبتی داریم."<sup>۱</sup> او در صدد نیست تا انباشتی از اطلاعات درباره زبان گرد هم آورد و مانند تحقیقات فرا زبانی، زبان را به ابزاری صرف برای مبادلات اطلاعات تبدیل کند. مسأله ای که او بدان می‌پردازد، امری است که مربوط به وجود خود ماست.

به نظر هایدگر، زبان خانه وجود است و آدمی در آن سکنی دارد. او می‌گوید: "وجود پناهگاه انسان است، زیرا حقیقت انسان حضور در برابر وجود است و این حضور در زبان متجلی می‌شود. بنابراین زبان هم خانه وجود است و هم مأوای انسان."<sup>۲</sup>

از نظر او زبان دارای سه ساحت است: زبان رو نهاد، زبان فلسفه، و زبان زیر نهاد. زبان زیر نهاد یعنی زبانی که وجود از طریق آن، دازاین را به سوی خود می‌خواند. عدم که در ترس آگاهی تجربه می‌شود، وجود را با انسان به سخن در می‌آورد. زبان رو نهاد، زبانی است که مبتنی بر زبان وجود است و دازاین را به مرحله انسانی وارد می‌کند و انسان از طریق آن سخن می‌گوید. بر اساس زبان وجود، زبان انسان برای بیان وجود، زبان سومی را بر می‌گزیند که به بهترین وجه این وظیفه را انجام می‌دهد و از این رو زبان شعر برترین زبان است.

<sup>۱</sup> - Heidegger, Martin, On The Way To Language, Tra Peter D. Herts & Jaau Stambaugh, New York Harper & Row 1971, P 58.

<sup>۲</sup> - پروتی، جیمزال، پرسش از خدا در تفکر مارتین هایدگر، محمد مدد پور، نشر ساقی، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۷، ص ۱۳۱.

"نکته بسیار مهمی که لازم است اشاره شود این است که زبان در ساحت نخست خود، یعنی زبان زیر نهاد، متعلق به ساحت دازاین است؛ اما همین زبان، ساحتی دیگر برای آدمی رقم می زند و با تبدیل شدن به زبان رو نهاد، آدمی را به این ساحت جدید که همان «داسمن»<sup>۳</sup> بودن یا مرتبه انسانی و حیث بشری اوست، وارد می سازد. به عبارت دیگر داسمن بودن یا انسان بودن آدمی متکی بر زبان وجود است که خود را به ضرورت زبان انسانی در می آورد. از این روست که انسان در زبان سکنی گزیده است."<sup>۴</sup>

"زبان خود را به زبان می آورد."<sup>۵</sup> ما به خود زبان توجهی نمی کنیم و چشم اندازی به آن چه زبان فی نفسه هست، نداریم. هایدگر برای دستیابی به چنین چشم اندازی به شعر روی می آورد و یک شاعر را بر می گزیند. علت تمسک او به شاعر این است که شاعر واجد نسبت خاص و ویژه ای با زبان است و نیز ارتباط خاص خودش را با زبان، اظهار می کند. از نظر او زبان در معنای اصلی و ذاتی خود شعر سرایی است. هایدگر می گوید "زبان واقعه ای است که در آن موجود به ما هو موجود بر انسان گشوده می گردد، شاعری که شعر سرایی است در معنای دقیق، سر آغازین ترین شعر سرایی است در معنای اصلی و ذاتی زبان. زبان نه بدان سبب شعر سرایی است که شعری است کهن، بل بدان سبب که شاعری در زبان روی می دهد و زبان پاس دار سر آغازترین ذات شعر سرایی است."<sup>۶</sup>

اودر بحث از زبان مارا به گوش فرا دادن به نوید و بشارتی فرا می خواند که ممکن است در زبان یافت شود. "زبان باید به طریق خاص خود، خویشتن را، یعنی ماهیتش را برای ما بیان کند. در این صورت ما می توانیم، با تجربه ای متفکرانه با زبان رو به رو شویم. برای برقراری چنین تجربه ای باید

---

<sup>۳</sup>-داسمن (Dasman) همان دازاین است که به صورت اعمال خود در جهان محقق شده است. وجود آدمی یا دازاین که دارای آگریستانس است در مرحله تحقق درجهان، خواستن، گفتن و... خود را آشکار می کند. این مرحله را که همه دازاین ها در آن ها مشترک هستند و در قالب انسان و با رفتار انسانی در آن وارد می شوند، هایدگر داسمن با حیث انسانی دازاین می نامد. داسمن همان فرد منتشر است. ر.ک: هایدگر، مارتین، شعر، زبان و اندیشه رهایی ص ۱۰۳.

<sup>۴</sup>-همان.

<sup>۵</sup>Ibid p76.

<sup>۶</sup>-هایدگر، مارتین، ۱۳۸۵، ص ۵۴.

هم جواری شعر و تفکر را در نظر بگیریم و توانایی خود را برای سکنا دادن در این همسایگی دریابیم<sup>۷</sup> ما اگرچه مطالب مهمی در حوزه تفکر درباره زبان می سازیم و آثار تاثیر بر انگیز و شکفتی در زبان می آفرینیم ، اما ماهیت زبان هیچ جا خود را هم چون زبان وجود به کلام نمی آورد.

در اندیشه هایدگر، «زبان، زبان وجود است». این عبارت بیان گر حقیقت زبان است . "حقیقت زبان اظهار چیزی است و این چیز، یعنی شی یا موجود، تا خود را ظاهر نکند اظهار نمی شود. بنابراین کلمه ممکن است حاصل وضع و جعل آدمی باشد، اما حقیقت کلمه یعنی اظهار گری از آن ظهور و هویدایی موجود است. و چون ظهور و آشکارگری موجود، حاصل ظهور و آشکارگی وجود است، پس حقیقت کلمه یعنی اظهار گری ، از آن ظهور وجود است. بنابراین تمام سخن این است که همان گونه که در معرفت محور اصلی نه آدمی بلکه وجود (اشیا و موجودات، عالم) است، در زبان نیز زبان-بودگی، قائم به ظهور و آشکارگی وجود است. به همین دلیل است که در **وجود و زمان** هایدگر، فهم<sup>۸</sup> و گفتار<sup>۹</sup> را دو وصف اگزیستاسیال دازاین بر می شمارد که هر دو حاصل در -عالم -بودن او هستند . به تعبیر دقیق تر، فهم و گفتار، نه حاصل در-عالم -بودن دازاین و گشودگی او به عالم ، بلکه همان در -عالم -بودن دازاین هستند. نکته دیگر این که شاعر و متفکر صرفاً چشم موجود بین ندارند و به وجودی که از چشم موجود بین خود را پس می کشد ، نظر می کنند . این نظر در کلام آنان ظهور می یابد. لذا زبان شاعر و متفکر به معنای مضاعفی زبان وجود است.<sup>۱۰</sup>

هرگاه سخن می گوئیم ، "زبان به خاطر دستورات عادی و روزمره ما بنیاد خود را واپس می زند و این بنیاد را در خفا نگاه می دارد و وجود خودش را انکار می کند. یعنی ما بیش از آن که به زبان بودگی زبان یعنی به پدیدار اظهار و حکایت گری که در خود زبان است توجه کنیم، به حکایت-گری کلمات و مفاهیم از موجودات توجه داریم و زبان هم چون ابزاری برای بیان اشیا است. بدین نحو

<sup>7</sup> Ibid p76-81.

<sup>8</sup> Understand

<sup>9</sup> Speech

<sup>۱۰</sup> -بیمل، والتر، ۱۳۸۱، ص ۲۳۴.



حقیقت زبان در پس استفاده از آن در خفا می ماند.<sup>۱۱</sup>

هایدگر در *سر آغاز کار هنری* می گوید: "آن نیست که زبان فقط مقصود آشکار و یا نهانی را در کلمه ها و جمله ها در می آورد"<sup>۱۲</sup> مقصود این است، که زبان چیزی نیست که مانند تعبیر زبانی به موجوداتی تعلق بگیرد، که آن موجودات به گونه ای دیگر برای ما نمایان و آشکار شده اند. و در ادامه می گوید: "بلکه حق آن است که زبان، موجود را چون موجود به گشودگی می آورد."<sup>۱۳</sup> مقصود او این است که زبان می گذارد تا موجود چنان چیزی که هست و چنان که آشکار است، آشکار شود. "پیش از زبان، موجود چون چیزی که هست و چنان که هست آشکارا نیست، بلکه آشکارایی اش جز در زبان و از میان زبان نیست."<sup>۱۴</sup> از آن چه آمد می توان نتیجه گرفت که ذات زبان همین پوشش برداری و آشکار کنندگی است. از آن جا که پوشش برداری به این خاطر اتفاق می افتد که ناپوشیدگی رخ می دهد، پس ذات زبان به ناپوشیدگی هم تعلق دارد. یعنی: "ناپوشیدگی وقوع یابنده خودامری است زبانی یعنی وابسته به زبان."<sup>۱۵</sup>

فون هرمن در *فلسفه هنر به نزدیک هایدگر* می گوید: "چون در ذات زبان اندیشه رود، دریافته می آید که نه آن است که زبان چیزی را از ذهنی به ذهنی دیگربرد که آن چیزپیش از آن که به زبان آید چون مدلول تصورات و احساسات ما آشکارا هست و از بیرون بر آن کلمه ها و جمله ها وارد می آید؛ بلکه حق آن است که زبان، موجود چنین و چنان آشکار را به روشنی می آورد. چرا که مقام ذات زبان ناپوشیدگی وقوع یابنده واز موجود پوشش بردارنده است."<sup>۱۶</sup>

زبان ابتدا موجودات را می نامد. نامیدن، موجود را به بیان و ظهور می آورد و تازه در این بیان شدن است که موجود آشکار می شود. پس آشکار کردن موجود صرفاً در زبان است و نه خارج از

<sup>۱۱</sup> -Ibid. P 81.

<sup>۱۲</sup> - هایدگر، مارتین، سرآغاز کار هنری، ۱۳۸۵، ص ۵۳.

<sup>۱۳</sup> - همان.

<sup>۱۴</sup> - فن هرمن، فردریش ویلهلم، ۱۳۸۵، ص ۱۶۱.

<sup>۱۵</sup> - همان.

<sup>۱۶</sup> - همان، ص ۱۶۷.

آن . هایدگر در *سر آغاز کار هنری* می گوید: "این نامیدن موجود، به موجود به وجود [و موجود] از وجود، نام و تعین می دهد."<sup>۱۷</sup> این بدین معنایست که نامیدن سبب می شود، موجود در وجود آید، بلکه "نام و تعین دادن به موجود از واسطه وجود مشعر بر آن است که موجود از ناپوشیدگی وجود به آشکارا شدن وجودش آورده می شود."<sup>۱۸</sup>

«ساحت زبان» سبب پیوند شاعران و متفکران می باشد. اما این ساحت چگونه تلقی می شود؟ همسایگی شعر و تفکر بدین معناست که آن چه شاعرانه به بیان می آید، می تواند با تقرب تفکر به سوی آن فهم گردد. اما آن گونه که هایدگر می گوید، در این تقرب متفکرانه به جانب کلام شاعرانه، امری اساسی از دست می رود. یعنی درک همسایگی شعر و تفکر. ما هرگاه سخن می گوئیم، پیشایش در زبان سکنی گزیده و مأوا گرفته ایم. اما دیدن آشکارا و درک این سکنی گزیدن، کاری دشوار و تکلیفی بزرگ است. اگر سکنی گزیدن در زبان نحوه وجودی دازاین را تعیین می کند. پس عبارت هایدگر «بازگشت به ساحت آدمی» همان تکلیف دشواری است که بر ما عرضه می گردد. «ساحت آدمی» نه به منزله جای ثابتی که آدمی در آن راکد و ایستا قرار گرفته، بلکه به معنای قلمروی که امکانات انسان در اختیار وی قرار گیرد.

بحث ما بدان جا رسید که فهم مجاورت شعر و تفکر خارج از حوزه خود زبان است. "زیرا انسان فقط از آن روی که انسان است، زبان به وی بخشیده شده است، خود او نیز به زبان نیاز دارد و نیز آدمی ممکن است زبان را اظهار کند."<sup>۱۹</sup> اما زبان علی رغم این که مأوای آدمی و نزدیک ترین امر به اوست، از آن لحاظ که زبان است، از او پنهان می ماند. در این تلقی ناگهان آدمی به حاشیه می رود و زبان پیش می آید. بدین سان درست مقابل عقیده ای قرار می گیریم که بر طبق آن زبان ابزاری برای گفتگو است. در پژوهش هایدگر درباره زبان، آدمی به سان موجودی است که مورد استفاده زبان قرار می گیرد.

<sup>۱۷</sup> - هایدگر، مارتین، *سر آغاز کار هنری*، ۱۳۸۵، ص ۵۴.

<sup>۱۸</sup> - فن هرمن، فردریش ویلهلم، ۱۳۸۵، ۱۶۸.

<sup>۱۹</sup> Ibid. P90.

هایدگر می گوید ماهیت اساسی زبان در گفتن نهفته است واژه saying با واژه sagan  
نروژی به معنای نشان دادن در ارتباط است. نشان دادن به معنای ظاهر کردن و عرضه کردن آن  
چیزی است که ما آن را عالم می نامیم. به عبارتی دیگر این واژه به معنای روشن کردن و پنهان  
کردن آن نیز می باشد. این نوع بیان هایدگر از زبان بر نحوه رویکرد او در *سر آغاز کار هنری*  
مبتنی است که در آن واژه «بگذار - ظهور یابد»<sup>۲۰</sup> به معنای دوگانه هم رها کردن و هم عقب نگاه  
داشتن می باشد<sup>۲۱</sup>.

هایدگر می گوید: " وجود زبان ، همان زبان وجود است." <sup>۲۲</sup> در قسمت اول ، وجود <sup>۲۳</sup> به  
معنای ماهیت در نظر گرفته شده است. در قسمت دوم عبارت، وجود به معنای ماندگار<sup>۲۴</sup> و باقی  
تلقی می شود. به معنای آنچه که می دانم با ما ارتباط دارد و بر ما اثر می گذارد و همه راه ها را  
می گشاید. زیرا زبان (به معنی اظهار کردن) برجسته ترین وصف وجود است.<sup>۲۵</sup> حقیقت زبان نیز  
اظهار چیزی است . ما به به این وجود راه گشا چگونه باید بیاندیشیم؟

هایدگر در آثار متأخرش از عناصر چهارگانه، زمین، آسمان، ایزدان و آدمیان (میرندگان)  
به عنوان چهار ناحیه عالم سخن می گوید که در کنش با یکدیگر عالم را تشکیل می دهند. "زبان  
چیزی است که تاثیر و تاثر متقابل چهار ناحیه عالم در آن استوار است . در کنش متقابل این چهار  
ناحیه است که قرب به وجود تحقق می پذیرد. قرب و اظهار به معنای بگذار - ظهور یابد، حالت  
اساسی هستی زبان را تشکیل می دهند، قرب و اظهار در واقع یکی و همانند<sup>۲۶</sup>."

در تفکر هایدگر زبان واقعیتی بنیادی لحاظ می شود که همه نواحی چهارگانه عالم را با  
هم حفظ می کند. واقعیتی که در عین حال به هر یک از این نواحی معنا می دهد و آن ها را مستقل

<sup>20</sup>-Letting-appear

<sup>۲۱</sup>-ر.ک. بیمل، والتر ۱۳۸۱، ص ۲۲۶.

<sup>22</sup>-Ibid. P44.

<sup>23</sup>-Wesen

<sup>24</sup>-Lasting

<sup>۲۵</sup>-ر.ک. همان ۲۲۷.

<sup>۲۶</sup>-همان، ص ۲۲۸ .

از یکدیگر نگاه می دارد.

زبان در معنی اظهار کردن، ویژگی برجسته همه موجودات است. همه موجودات به سبب ظهور وجود است که آشکار می شوند و انسان این آشکار شدن موجودات را در می یابد و در بیان خویش اظهار می کند. پس حقیقت زبان همان هویدا کردن است و اظهار نهفته در زبان آدمی نتیجه اظهار وجود و به عبارتی همان زبان وجود است.

زبان به عنوان امری خارجی که پیونددهنده چهار عالم می باشد، نیست، بلکه خود نواحی چهارگانه عالم و نسبت این نواحی است. مراد هایدگر از «نسبت»، رابطه ای صرف نیست، بلکه آن چیزی است که عطا می کند و پاس می دارد. بنابراین زبان موجودیتی استعلایی نیست که با شیوه ای متفاوتی یکی بخواهیم آن را درک کنیم. زبان هم قریبی است که در عالم چهارگانه حاکم است. زبان به بیان هایدگر همان جمع کردن و گرد آوردن بنیادین است. هایدگر با این تعبیر می خواهد به تلقی اولیه یونانیان از زبان باز گردد.

قرنها پیش، هراکلیتوس، لوگوس را به معنای جمع کردن بنیادین تفسیر کرده بود. امری خاموش که به تلفظ در نمی آید. "در زبان به منزله لوگوس موهبت گفتن برای آدمی هست می شود. می توان گفت که آن یگانه گردهم آورنده، یعنی زبان خاموش سکوت، همان زبان وجود است؛ مشروط بر این که آن را مابعدالطبیعی تصور نکنیم. برای فهم حقیقت زبان، باید به زبان به منزله سکوت و خاموشی بیندیشیم."<sup>۲۷</sup> این گونه اندیشیدن تنها از آن رو صورت می گیرد که شعر و تفکر در همجواری خویش با یکدیگر در زبان تلاقی پیدا می کنند.

برای درک این مطلب که چگونه سخن گفتن یا زبان به سکوت ربط پیدا می کند، ابتدا باید واژه رویداد را از زبان هایدگر توضیح دهیم. در زبان آلمانی فعل *ereignen* به معنی اتفاق افتادن، واقع شدن یا روی دادن است. اسم این فعل، یعنی *ereignis* به معنای واقعه یا رویداد

<sup>۲۷</sup> - همان، ۲۲۹.